



هنر استدلالات

(همراه با منطق نمادین)

دیوید کلی

ترجمه امیر غلامی

یادداشت مترجم:

دانشجوی ایرانی در طی دوران تحصیل اش، از کلاس اول دبستان تا پایان دانشگاه، مطالب بسیاری می آموزد که هیچ گاه به کارش نمی آیند. برای نمونه به انبوه دروس عمومی بی ربط، بیهوده و بی مایه ای توجه کنید که نظام آموزشی ایدئولوژیک حاکم در دانشگاه ها به خورد دانشجوی می دهد. از مهارت های اساسی و عام زندگی و تحقیق، تفکر انتقادی است. این دوره که در بسیاری از دانشگاه های کشورهای غربی به صورت یک درس عمومی ارائه می شود و در آن به آموزش و بسط مهارت های استدلال، تفکر منطقی و اندیشه ی انتقادی می پردازند. تا آنجا که اطلاع دارم، در تمام سطوح تحصیلی و دانشگاهی ایران تاکنون چنین درسی گنجانده نشده است. یافتن دلیل این فقدان دشوار نیست. استبداد دیرزی هیچ گاه طالب مردمانی نبوده که بتوانند با دقت و روشنی، مستقلانه بیاندیشند، مدعاها و آموزه ها را تحلیل کنند، و به نحو منطقی به نتیجه گیری و دفاع از دیدگاه های خود بپردازند.

مقصود از ترجمه ی کتاب "هنر استدلال"، که به صورت تدریجی بر روی اینترنت قرار خواهد گرفت، در دسترس نهادن متنی آموزشی برای کمک به پرورش مهارت های اندیشه ورزی انتقادی است. نویسنده با بیانی ساده و شیوا، و در طرحی منسجم به ارائه ی مطالب پرداخته و برای تفهیم و ورزیدگی بیشتر از مثال ها و تمرین های فراوانی سود جسته است، به گونه ای که با اندکی پشتکار می توان به صورت خودآموز از کتاب استفاده کرد.

کوشیده ام برخی مثال ها و اسامی متن اصلی را با مواردی جایگزین کنم که بیشتر با ذهنیت و مسائل خواننده ی ایرانی همخوانی داشته باشند. اما، بی گمان، این ترجمه بی خطا و کاستی نیست. امیدوارم خواننده ی هشیار این نقایص را گوشزد نماید تا در ویرایش های بعدی اصلاح شوند. و سرانجام، امید این که این متن یاری کوچکی باشد به گسترش تفکر انتقادی، که لازمه ی آزادی و آزادگی است.

امیر غلامی gholami46@yahoo.com

خرداد ماه 1385

هنر استدلال کتابی در مورد مهارت های اندیشیدن است. این کتاب برای دوره های منطق و تفکر انتقادی نگاشته شده و گستره ای از موضوعات کاملاً سنتی را پوشش میدهد: طبقه بندی و تعریف، تحلیل برهان، سیلوجیسم (برهان قیاسی)، تعمیم استقرایی، برهان تمثیلی، استدلال آماری و تبیین. با این حال کوشیده ام در گزینش و طرح این موضوعات، اصول منطق را بیش از آنچه معمول است به صورت مهارت های آموزش دهم. شیوه های استدلال برای گستره وسیعی از مثال ها، از زندگی روزمره گرفته تا بحث های سیاسی و مسائلی که در طی تحصیل و زندگی پیش می آیند، ارائه شده است. حدود یک سوم از کتاب به تمرین ها اختصاص یافته است. در پی هر بخش از هر فصل یک آزمون تمرینی ارائه شده، که پاسخ های آنها در انتهای کتاب آمده است، تا دانشجو بتواند فهم خود را از مطالب بیازماید. در پایان هر فصل نیز تمرین های متنوعی جهت آزمودن مهارت های استدلال گنجانده شده است.

اگر چه اصول و روش های استدلالی که مطرح کرده ام کاملاً استاندارد هستند، اما در مورد انتخاب ها، طرح و صورت بندی مطالب، مدیون برخی نویسندگان هستم.*

* تقدیر های نویسنده، به دلیل مفید نبودن به حال خواننده فارسی زبان، حذف شد.

این کتاب در مورد اندیشیدن است. این کتاب در مورد چگونگی اندیشیدن است. در معنای وسیع واژه، به هر چیزی که در ذهن ما می‌گذرد اندیشیدن یا تفکر می‌گوییم. هنگامی که می‌گوییم "چه فکری در سر داری؟" می‌خواهم بدانم در ذهن ات چه می‌گذرد - آیا تجربه ای حسی است، یک تصویر است، یک خاطره، یک پرسش، یا یک نگرانی است، مساله ای است که به دنبال جواب اش می‌گردی، یا صرفاً رؤیا پردازی است. تا وقتی که هشیار هستید، همیشه ذهن تان محتوایی دارد؛ به این معنا، لازم نیست برای اندیشیدن کوششی به خرج دهید. برای اندیشیدن نیازی به این کتاب نیست، لازم نیست در دوره ای شرکت کنید. فقط لازم است هشیار باشید. با این حال، در معنای محدودتر کلمه، اندیشیدن گونه‌ی خاصی از فعالیت ذهنی است. فعالیتی که معطوف به حل مساله، برنامه ریزی برای یک عمل، مطالعه برای امتحان، یا دفاع از دیدگاه خود در مورد یک موضوع بحث برانگیز است. این مفهوم از اندیشیدن هنوز هم کاملاً وسیع است، اما دست کم چیزهایی را حذف کرده ایم.

نخست اینکه، می‌توانیم میان اندیشیدن و احساس کردن تمایز بگذاریم. اندیشیدن یک فرآیند شناختی است که در آن، برخلاف پاسخ‌های عاطفی مان، می‌کوشیم معرفتی کسب کنیم، یا مطلبی را دریابیم. این تمایز، چنان که اغلب گمان می‌کنند، بدان معنا نیست که کسی که عواطف قوی دارد ضرورتاً غیر منطقی است، یا اینکه شخص منطقی باید فاقد عواطف باشد. برعکس، هیچ دلیلی وجود ندارد که نتوانیم هر دو را داشته باشیم: هم اذهان روشن منطقی، و هم احساسات پرشور. اما اندیشیدن و احساس کردن نقش‌های متفاوتی بازی می‌کنند، و در حیات ذهنی ما کارکرد‌های متفاوتی دارند.

دوم اینکه، اندیشیدن هدفمند است. اندیشیدن با فعالیت هایی مانند رویکرداری و تخیل فرق دارد. در خیال پردازی ما ذهن خود را رها می کنیم تا به هرکجا می خواهد بر کشد. اندیشیدن کاری است که باید انجام دهیم، و معمولاً قدری تلاش لازم دارد. و از آنجا که این فعالیت معطوف به هدفی است، می تواند با درجات مختلفی از موفقیت انجام پذیرد. ممکن است در حل مساله ای، طرح برنامه ای، فهم مطلبی، یا اثبات نظرتان، موفق شوید یا نشوید. پس اندیشیدن با خیال پردازی فرق دارد. در خیال پردازی اساساً موفقیت یا شکست مطرح نیست. اندیشیدن یک مهارت است. مهارتی که هر کس قدری از آن را داراست، اما همچنین مهارتی است که هرکس می تواند آن را بهبود بخشد.

گاهی فیلسوفان این بحث را مطرح کرده اند که آیا منطق یک علم است یا یک هنر. منظورشان از "هنر"، مهارتی است که آموخته می شود، مانند نجاری یا نواختن پیانو. قصد ما این است که در حله نخست منطق را به سان یک هنر بیاموزیم. البته نمی توانیم هنر را کاملاً از علم جدا کنیم. یک نجار باید از خواص چوب، و یک نوازنده پیانو باید از تئوری موسیقی چیزهایی بداند. به همین ترتیب ما نیز باید قدری از اصول تشکیل دهنده ی علم منطق را بدانیم. اما به همه ی این اصول نیازی نداریم – تنها به آنهایی نیاز داریم که برای کسب مهارت اندیشیدن ضروری اند. در خلال بحث گاهی به برخی پرسش های نظری هم اشاره خواهیم داشت، تا به کار علاقمندان پیگیری این مسائل بیاید، اما این کتاب در مورد نظریه ی منطقی نیست.

با این وصف بسیاری چیزها را باید مطالعه کرد. اصول بسیاری را باید آموخت، و جذب این مطالب در مهارت استدلال تان، یا عادت اندیشه ورزی تان، محتاج تمرین کافی است. پیش از اینکه شروع کنیم، بگذارید قدری دقیق تر به این مطلب بپردازیم که مهارت اندیشیدن چگونه چیزی است، و سپس چشم اندازی از مطالب پیش رو داشته باشیم.

مهارت های اندیشیدن

هنگامی که مشغول اندیشیدن هستیم، معمولاً هدف ما فهمیدن چیزی است. می کوشیم تا پرسشی را پاسخ گوئیم، مساله ای را حل کنیم، نتیجه گیری را اثبات کنیم. می خواهیم بدانیم علت جنگ های داخلی چه بود، به کدام یک از نامزد ها رأی دهیم، یا چگونه به تعطیلات برویم تا به ورشکستگی مان نیانجامد، یا اینکه مرد یا زن رویایی مان واقعاً در مورد ما چه احساسی دارد. در همه ی این موارد، می توان گفت که می کوشیم معرفتی کسب کنیم که از

پیش نداریم. و در اغلب موارد نمی توانیم آن معرفت را با مشاهده مستقیم حاصل کنیم. باید قدری استدلال کنیم، دو تا چهار تا کنیم، استنباط کنیم، و از اطلاعات موجود نتیجه گیری کنیم.

اساس منطق، همواره مطالعه ی استنباط بوده است، و عمده ی این کتاب نیز به این موضوع اختصاص یافته است. ما در مورد انواع مختلف استنباط، و اینکه در هر موقعیتی کدام یک را به کار ببریم، صحبت خواهیم کرد. ما قواعد ارزیابی استدلال ها را مطالعه خواهیم کرد، و می آموزیم که میان استنباط های خوب و بد تمایز نهیم. به عنوان پیش درآمد اجازه دهید به یک مورد مشخص بپردازیم.

برخی ایالت ها قانونی تصویب کرده اند که به موجب آن بستن کمر بند ایمنی در خودروها اجباری است. حامیان این قانون می گویند از نظر آماری کسانی که کمر بند ایمنی می بندند نسبت به دیگران شانس بیشتری دارند تا از تصادف جان سالم به در برند. مخالفان اغلب به موارد خاصی اشاره می کنند که در آنها فرد بدان خاطر از تصادف جان سالم به در برده که کمر بند ایمنی نبسته بوده است. کدام شواهد بهتر هستند؟ آیا مخالفان بستن کمر بند استثنا های زیادی را ذکر می کنند؟ آیا مدافعان کمر بند به درستی از آمار استفاده می کنند؟ بگذارید برای ادامه ی بحث فرض کنیم که بستن کمر بند واقعاً ایمن تر باشد. آیا این امر برای توجیه قانون مورد نظر کفایت می کند؟ نه – به خودی خود نه. ایمن تر بودن بستن کمر بند، وقتی بستن اجباری آن را توجیه می کند که فرض کنیم دولت باید ما را به رفتار ایمن تر ملزم کند. برخی از این فرض دفاع می کنند و بعضی می گویند که ما باید آزاد باشیم تا خودمان در این مورد تصمیم بگیریم. پس در اینجا دو مساله مطرح است: ایمنی کمر بند ها، و نقش مناسب دولت. آیا می توان مساله دوم را با توسل به آمار پاسخ داد؟ اگر جواب منفی است، چه قسم شواهدی به کار حل آن می آیند؟

مقصود از منطق پاسخ گویی به پرسش اولی است که در بند بالا مطرح شد (یعنی ایمنی کمر بند). منطق به خودی خود به ما نمی گوید که از قانون بستن اجباری کمر بند حمایت کنیم یا نه. منطق روشی به ما می دهد. روشی که آن را در تصمیم گیری خود و دفاع از آن دنبال کنیم. منطق به ما یاد می دهد که چگونه مساله را به اجزایش فرو شکنیم، به طوری که بتوانیم اطمینان حاصل کنیم که همه نکات مربوط را لحاظ کرده ایم. منطق به ما اصولی می دهد که بر اساس آنها تصمیم بگیریم چه قسم شواهدی به یک مساله مشخص مربوط اند. و اصولی می دهد برای تعیین اینکه برای هر شاهد چه وزنی قائل شویم.

ارزش این مهارت های منطقی به استدلال های سیاسی محدود نمی شود. در بسیاری از دوره های تحصیلی، ایده ها و نظریات رقیبی به دانشجو عرضه می شوند و از او خواسته می شود که آنها را مورد بحث انتقادی قرار دهد. ممکن است در یک کلاس فلسفه مساله ی مطرح، دیدگاه جبرگرایی در برابر اختیار باشد؛ در ادبیات می تواند تعابیر مختلف از هملت باشد. بحث انتقادی درباره ی این ایده ها به معنای اقامه دلیل له و علیه آنهاست. برای فهم

یک نظریه ی علمی، مانند نظریه تکامل، باید شواهد حامی آن نظریه را بداند. سرانجام، ما در زندگی شخصی باید دست به انتخاب های کوچک و بزرگی بزنیم، و برای انتخاب نیازمند ارزیابی دلایل هر تصمیم و ملاحظه تمام مسائل مربوط به آنیم.

همچنین منطقی می تواند مهارت های ظریف تری را بیوراند. اغلب ما بحث هایی داشته ایم که عاقبت بی نتیجه مانده اند، چون دائماً دور یک دایره گشته ایم. اغلب پیش می آید که مردم در طی بحث "ساز خود را می زنند". یعنی در واقع به موضوع واحدی اشاره نمی کنند. فرض کنید کسی استدلال کند که درست نیست سقط جنین را یک عمل طبی مانند عمل برداشتن آپاندیس بدانیم، زیرا جنین یک شخص بالقوه است. ممکن است دیگری بر خلاف او استدلال کند که زن باید آزاد باشد تا در مورد بدن خودش تصمیم بگیرد. هر دو افراد به موضوع سقط جنین پرداخته اند، اما ممکن است منظورشان دقیقاً یکی نباشد. ممکن است نفر اول درصدد نشان دادن نادرستی اخلاقی سقط جنین باشد، درحالی که دومی منکر غیر قانونی کردن آن باشد. اینکه آیا سقط جنین از نظر اخلاقی درست است یا نادرست، و اینکه آیا باید قانونی باشد یا غیرقانونی، دو مسئله ی متفاوت هستند. این مسائل به هم مربوط اند (و به همین خاطر به سادگی خلط می شوند) اما یکی نیستند.

اگر این دو نفر بتوانند این تفاوت را تشخیص دهند، ممکن است دریابند که اصلاً با هم اختلاف نظری ندارند. آن که می گوید سقط جنین باید قانونی باشد ممکن است بپذیرد که با این حال سقط جنین عملی جدی است که انجام آن بدون داشتن دلیلی همان قدر جدی، نادرست است. و آن که می گوید سقط جنین اخلاقاً نادرست است، ممکن است بپذیرد که با این حال زن باید آزاد باشد تا به طور قانونی سقط جنین کند. مسلماً ممکن است استدلال به این راحتی خاتمه نپذیرد اما هرگز پیش از سعی برای حل اختلاف نمی دانیم نتیجه چه خواهد شد، و نمی توانیم برای حل اختلاف ها تلاش کنیم، مگر اینکه بدانیم که چگونه مسائل را تمییز نهیم. منطقی می تواند در پرورش این مهارت به ما کمک کند.

در این مورد خاص، حل مساله ی 'ساز خود را زدن' کاملاً ساده است، چرا که دو مساله ی مختلف توسط دو واژه ی جداگانه ی "غیر اخلاقی" و "غیر قانونی" از هم متمایز می شوند. مساله هنگامی دشوار می شود که دو نفر یک واژه را به کار می گیرند، اما دو معنای متفاوت را از آن مراد می کنند. فرض کنید بحث بر سر این باشد که آیا باید به فعالیت های دانشجویان نمره داده شود یا خیر. اگر یک نفر مشخصاً نمره عددی را در نظر داشته باشد، در حالی که منظور دیگری هر نوع ارزیابی باشد، آنگاه احتمالاً این دو نفر هر کدام ساز خود را خواهد زد. اگر معنای مختلف واژه را در نظر بگیریم، خواهیم گفت که در اینجا نیز بحث بر سر موضوع واحدی نیست. اما اصلاح بحث در اینجا دشوارتر است، چرا که تفاوت معنایی در زیر سطح زبان خزیده است. تازه "نمره" واژه ی کاملاً سرراستی است. ملاحظه کنید که احتمال بروز سوء تفاهم بر سر واژه هایی مانند "دموکراسی"، "آزادی"، "عشق" و "هنر" چقدر بیشتر است.

این موضوع ما را به حوزه دیگری از منطق می‌رساند: مفاهیم و تعاریف. ما در هر استدلالی از واژگان انتزاعی استفاده می‌کنیم. برای مثال، در بحث سقط جنین، موضوع کلیدی این است که آیا جنین زنده است، آیا یک شخص است؟ آیا واجد حقوق است؟ واژگان ایتالیک ذکر شده مفاهیم انتزاعی اند، و اغلب بحث به چگونگی تعریف این مفاهیم بر می‌گردد. اغلب، مردم هنگامی ساز خود را می‌زنند که واژگان را به معانی متفاوتی استعمال می‌کنند. حتی هنگامی هم که این وضع مشکل ساز نباشد، همیشه ارزشمند است که معنای واژگان خود را تا حد امکان روشن و صریح سازیم. ارائه‌ی تعریف برای برخی مفاهیم مانند "دموکراسی" بی‌نهایت دشوار است و اذهان برجسته‌ای عمر خود را بر سر آن نهاده‌اند. منطق ضامن موفقیت نیست، اما به ما روشی می‌دهد که مزیت پیگیری آن، وضوح و دقت اندیشه است. همچنین این روش تسلط بر مفاهیم و واژگان جدیدی را که در دوره‌های آموزشی مطرح می‌شوند تسهیل می‌کند.

تا بدین جا در مورد مهارت‌های از هم گشودن ایده‌ها سخن گفتیم: یعنی فروشکستن یک مساله به مولفه‌هایش، تمایز نهادن میان ایده‌های مرتبط و تحلیل معنای واژگان. اما همچنین لازم است ایده‌ها را دوباره کنار هم بگذاریم. اندیشیدن هم مستلزم تجزیه ایده‌هاست و هم تجمیع آنها. برای فهم یک زنجیرهٔ استدلال لازم است تا آن را به اجزایش فروشکنیم، اما همچنین باید آن را در زمینه وسیع‌تری قرار دهیم. هنگام پرداختن به یک مساله، اغلب خلاقانه‌ترین راه حل‌ها هنگامی بروز می‌کنند که به شباهت آن با مسائل حوزه‌های دیگر توجه کنیم. در یک دوره دانشگاهی، همان‌طور که فهم هر جزء از مطلب مهم است، لازم است که کل مطالب را به گونه‌ای سامان دهی کنیم که در قالب یک چارچوب منسجم در آیند.

در واقع اغلب می‌توانیم ایده‌های مطرح شده در دوره‌های مختلف درسی را تجمیع کنیم. مثلاً در یک کلاس دین یا اخلاق، ممکن است موضوع بحث این باشد که پول سرمنشاء همه‌ی پلیدی‌هاست. چگونه این مفهوم می‌تواند با توصیف اقتصاددانان از پول، به عنوان ابزار مبادله مرتبط باشد؟ در کلاس علوم سیاسی، هنگام بحث بر سر دموکراسی، ممکن است این ایده به بحث گزارده شود که مردم قادر به اداره‌ی امور خود هستند. آیا آنچه که از روانشناسی، تاریخ، و فلسفه آموخته‌اید، مؤید این مطلب است یا نافی آن؟ چنان‌که این مثال‌ها نشان می‌دهند، تجمیع به معنای آگاهی از روابط منطقی در مقیاسی بزرگ‌تر است. یک ایده در یک حوزه می‌تواند برای ایده‌ای در حوزه‌ای دیگر که کاملاً با اولی متفاوت است شاهدهی فراهم آورد. یا اینکه دو ایده می‌توانند متناقض باشند – یعنی هر دو با هم صحیح نباشند. مهارت‌های استدلال به ما کمک می‌کنند که این روابط منطقی را مشخص کنیم.

دانستن منطق می تواند به شما کمک کند تا در مجادلات پیروز شوید و دیگران را اقناع کنید. اما این تنها ارزش منطق نیست. به نظر من، حتی ارزش اصلی اش هم نیست. هدف منطق، کسب معرفت، یا یافتن حقیقت است. پیروزی در یک دعوی الزاما به معنای درستی موضع شما، و شکست نیز الزاما به معنای برخطا بودن تان نیست. اینکه یک نظر درست است یا غلط، بستگی به واقعیات دارد، و ارزش عمده ی منطق این است که به ما کمک می کند تا همواره در تماس با واقعیت باقی بمانیم. ارزش منطق این است که چیزی به ما می آموزد که دوست داریم آن را هنر عینیت بخوانم.

هنگام گفتگو با دیگران، عینیت نه تنها بدین معناست که ایده های خود را به طور منطقی مطرح کنید، بلکه مستلزم به دقت شنیدن سخن دیگران نیز هست. برای عینیت داشتن لازم نیست بی طرف، بی اشتیاق، یا بی تفاوت باشیم. لازمه ی عینیت این است که از چشم انداز طرف مقابل به موضوع بنگرید. حتی اگر دیدگاه شما درست باشد، دشوار بتوان چشم اندازی یافت که حاوی همه ی حقیقت باشد. این امر مستلزم آن است که با انصاف به شواهد و استدلال های طرف مقابل گوش فرا دهید. حتی اگر در نهایت آنها را رد کنید، دانستن اینکه چرا آنها را رد می کنید، به شما فهم بهتری از موضع خودتان می دهد. عینیت، تاحدودی، گرایشی است که باید برگزینید، و منطق برای شما گزینش نمی کند. عینیت مستلزم مهارت هم هست. حتی اگر کمال حسن نیت را هم داشته باشیم، باز هم حقیقتا نمی توانیم عینیت گرا باشیم، مگر اینکه بدانیم چگونه استدلال هایی را که می شنویم دنبال و آنها را ارزیابی کنیم، چگونه مسائل مربوط را از هم تفکیک کنیم، و چگونه از غموض و ابهام در واژگانی که به کار می بریم بپرهیزیم.

جنبه ی دیگری از عینیت هست که در ارتباط با دیگران نقش بسیار مهمی دارد. برای انتقال موفقیت آمیز ایده هایمان، باید زمینه ی فکری دیگران را در نظر بگیریم. نکته ای که برای من چنان واضح و بدیهی می نماید که به نظر نمی رسد به گفتن اش بیارزد شاید برای دیگری واضح نباشد، و اگر آن را ناگفته بگذارم، ممکن است دیگران درست منظور ام را نفهمد. عینیت توانایی فاصله گرفتن از اندیشه های خودمان است، به گونه ای که بتوانیم آنها را از چشم دیگری ببینیم. دیگری که در دیدگاه ها، ترجیحات، و خصایص ما شریک نیست. باید دیدگاه مان را به طور انتقادی ملاحظه کنیم. تنها انتظار بخردانه ای که می توان از شنوده داشت، توانایی دنبال کردن ارتباط های منطقی است. از این جهت منطق، به مانند زبان، چارچوب مشترکی است که بدون آن نمی توانیم با دیگران رابطه برقرار کنیم.

این قسم از عینیت به ویژه در نوشتار اهمیت دارد. هنگام نوشتن، خواننده حاضر نیست تا در صورتی که پیام نویسنده منتقل نشد، از او سوال کند. اگر من نتوانم موضوع مورد نظرم را به روشنی بیان کنم، یا اگر واژگان را به معانی غریب یا مبهمی استعمال کنم، خواننده حضور ندارد تا از من بخواهد که صبر کنم و منظور ام را روشن کنم. تنها چیزی که به دست او می رسد مطلبی که نگاشته ام. اگر بیان من مبهم باشد، یا از تعبیر های متعارض چشم پوشی کند، یا فرضیاتی پرسش برانگیز داشته باشد، خواننده نمی تواند مرا متوقف کند و بخواهد که مطلب را برایش تشریح کنم. بنابر این، در نوشتار باید بهترین رفتار منطقی خود را بروز دهیم. بسیاری از مشکلات نوشتاری در حقیقت مشکلات منطقی اندیشیدن هستند. به همین خاطر تمرین نوشتار یکی از بهترین شیوه های تمرین تکنیک های منطق است، و در این کتاب بسیاری از این گونه تمرین ها می یابید.

اما عینیت تنها یک فضیلت اجتماعی نیست. عینیت از سعه ی صدر در برابر دیدگاه های مخالف، و از حساسیت به نیاز های شناختی دیگران فراتر می رود. حتی اگر در پی ارتباط برقرار کردن هم نباشیم، باز توانایی فاصله گرفتن از خط سیر اندیشه هایمان و واری انتقادی آنها یک فضیلت است. فضیلت عینیت به این خاطر است که تنها به طور عینی می توانیم نتایج اندیشه هایمان را واری کنیم، از نتیجه گیری یکباره بپرهیزیم، و تماس مان با واقعیت را حفظ کنیم. نتیجه گیری ما نمی تواند بهتر از فرآیندی باشند که به آن نتیجه منجر می شود. هیچ کتاب زندگانی ای نیست که همه ی پاسخ ها را در انتهایش داشته باشد تا با مراجعه به آن پاسخ ها بدانیم آیا بر صواب بوده ایم یا خیر. خوب اندیشیدن فرآیندی است که در آن اندیشه خود را جهت می بخشد، به تصحیح خویش می پردازد، خطرات داوری های عجولانه را هشدار می دهد، و هرگز از پرسیدن – یا پاسخ دادن – به "چرا؟" فروگذار نمی کند. در این رویه هم تاحدودی گزینشی است و منطق برای شما گزینش نمی کند. اما به شما ابزارهای مورد نیاز برای گزینش را می دهد. منطق به شما قطب نمایی برای هدایت می دهد.